

گذشتگان ما حتما روزمره‌تر بوده‌اند...

بر گرفته از یک گفت‌وگوی مفصل

دکتر سید حسن امین



که قابل تعریف جامع و مانع باشد، نباید خیلی با جزمیت سراغ تعریف جامع و مانعی از روزمره‌گی برویم. به نظر من، اصالت و روزمره‌گی، هر دو، به قول قدمای ما، مطالبی هستند ذومراتب و مقول به تشکیک؛ یعنی اگر ما مثلاً می‌گوییم یک امر اصیل است، این ممکن است از نقطه نظر مخاطب یا کسی که آن را ارایه می‌دهد اصیل باشد، اما در ذهن دیگری و نزد مخاطب دیگری، اصالت نداشته باشد. بنابراین، این که این مفهوم، یک اصالت یا Originality داشته باشد، دارد، اما این که قابل ضبط و ثبت دقیق و غیر قابل خدشه باشد و قابل حصر و تعریف دقی منطقی، نیست. روزمره‌گی و اصالت، که ضد هم به شمار می‌آیند، هر دو دارای مراتب مختلف هستند.

نکته خیلی مهم دیگر در این مورد، این است که بعضی از روزمره‌گی‌ها و چیزهایی که اکنون و در زمان حاضر، با این عنوان روزمره‌گی خوانده می‌شوند و حتی واقعیت‌های عینی ساده، با گذشت زمان، ممکن است



روزمره‌گی چیست؟

در تعریف روزمره‌گی، نباید از صفر شروع کنیم و بنابراین نمی‌خواهیم وارد تعاریف کلی، عادی و عامیانه روزمره‌گی شویم. اگر بخواهیم روزمره‌گی را درست تعریف کنیم، بهتر است آن را «تعریف به ضد» کنیم؛ یعنی بگوییم این روزمره‌گی که الان در فلسفه مطرح شده، در مقابل چه چیزی است. ضد روزمره‌گی، معروف است که «اصالت» است و وقتی ما ببینیم که خود اصالت غیر قابل تعریف است و موضوعی نیست

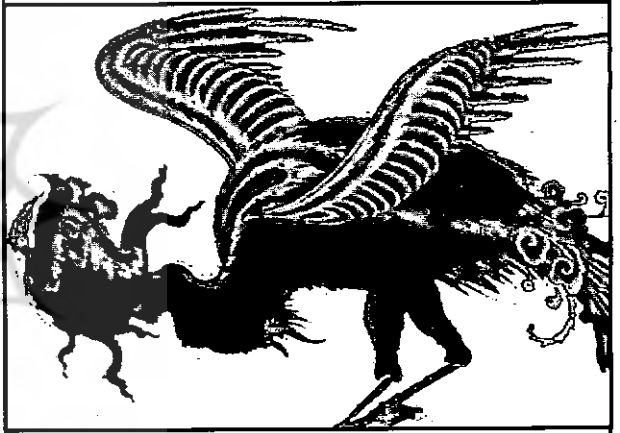


شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸

اكتساب و تحصيل اصالت كنند در حيطه هنر و تمدن، ممكن است كاري را كه چند هزارسال پيش كسي كرده باشد، در زمان خودش يك كار روزمره‌ي خيلي عادي پوده باشد؛ مثلاً يك ديگي را براي ديگ‌جوشي درست كرده باشد يا اجاقی را براي پختن غذا در غار! اين در عصر خودش، يك امر روزمره عادي بوده، اما امروز يك كار كلاسيك بسيار بسيار هنرمندانه به‌شمار می‌آيد. بنا بر این، مطلبي كه ما الان اصیل می‌دانیم، ممكن است با گذشت زمان اصیل تلقی نشود و بالعكس اموری را كه روزمره می‌دانیم، بعدها در گذر زمان، اكتساب اصالت كنند.

تغییر روش‌های زندگی در نسبت با گذشته

بر اثر عوض شدن نوع تولید و نوع هم‌سانی نیازهای افراد يك سلسله



چیزهایی در زندگی امروزی ما ایجاد شده، كه ما خود را موظف به رعایت آن‌ها می‌دانیم، اما اینها جزء نیازهای ما نیست. اما انسانی كه از این قیود رهاست و به اختیار و انتخاب خودش زندگی می‌كند، ممكن است بدون این‌ها هم بتواند احساس سرشاری و خلاقیت كند. در فرهنگ اروپایی، این افراد را كه به اصطلاح فلسفی «اصیل» هستند و در انتخاب خودشان فقط رعایت خواسته خود را می‌كنند «غیرمتعارف» می‌گویند، یعنی انسانی كه تحت تحمیل این كه آداب و اتیکت و انتظارات جامعه از او چیست نمی‌رود.

البته نکته مهمی هم در این بین هست. سخت است در جامعه‌ای كه با امکانات موجودش، شما می‌توانید فضای دمای اتاق كار خود را به صورت دلخواه تنظیم كنید، ديگر بتوانید از این عدول كنید و مثلاً با طبیعت تعامل داشته باشید. این‌ها ضرورت‌های زندگی است و به نظر من، يك امر یا جنبه منفي نیست؛ بلکه بستگی دارد به تلقی و رویکرد افراد مختلف كه مثلاً آدم عادي باشند یا فیلسوف یا ... بسیاری از افراد، ممكن است كه با این روزمره‌گی احساس كمال مطلوب بكنند، یعنی فرهنگ توده، ممكن است چنین چیزی را دوست بدارد (كه می‌دارد). بنا بر این كسی كه مثلاً از شهرستان به تهران می‌آید و یا از ایران به اروپا و یا آمریکا می‌رود، آگاهانه دلش می‌خواهد كه روزمره بشود و در

چنبره حرکاتی كه انتظار چنین جامعه مدرنی است، عضوی كاملاً فعال و مطیع شناخته شود! فقط نخبگان فرهنگی و افرادی كه از جهت هنر و یا دانش و شناخت، دارای درجه خاص‌تر و بالاتری هستند، در نگاه به این موضوعات، این روزمره‌گی را يك چیز عادي و عینی ساده و پیش‌پاافتاده می‌انگارند؛ در حالی كه این نظر، عام و جهان‌شمول، یعنی مورد قبول و اجماع نیست. اتفاقاً بسیاری معتقدند كه فرهنگ اصیل،



فرهنگی است كه «عام» باشد و هنر اصیل، هنری كه مخاطبش توده مردم باشد. البته مسئله تضاد بین دو دیدگاه و آرمان‌گرایی هم هست؛ به این معنا كه ما دو نظر را همواره مورد توجه داشته باشیم: یکی «امر واقع عینی ساده بیرونی» كه عبارت باشد از دغدغه نان، دغدغه تأمین اجتماعی، دغدغه تربیت فرزندان، دغدغه محیط زیست و ... كه يك رشته چیزهای عوام‌پسند، درگیر، ضرورت‌دار و جزء نیازهای روزمره مردم است؛ آیا در آرمان‌گرایی و آرمان‌خواهی باید این‌ها را به كل نفی كرد؟ يك رشته موضوع ديگر هم هست؛ مثل مسائل كلان و معتبر و اصیل: «از كجا آمدم، آمدنم بهر چه بود» و مانند آن! آیا فقط و فقط باید به این‌ها پرداخت و مستقل از همه مردمی كه در تلاش روزمره‌ی زندگی هستند حرکت كرد؟

به نظر می‌رسد كه می‌توان وحدت در عین كثریت و كثریت در عین وحدت داشت؛ به این معنا كه بخشی از این روزمره‌گی‌ها، نشانه عوض شدن كل تمدن و صنعت و فرهنگ و تكامل بشر است در مسیری كه حرکت می‌كند. نیچه^۲ به شدت اعتقاد دارد كه ما باید برگردیم به اصالت و غرور انسانی سستی! اما به نظر می‌رسد اصالت صرفاً مختص به تفكراتی نیست كه انسان در تنهایی خودش و در خویشتن خویش انجام بدهد و بگوید من در این انتخاب، چون اصالت دارم، خودم را و درون خودم را تخلیه می‌كنم و به اندیشه‌هایی می‌پردازم فارغ از همه چیز! مسائلی كه مرتبط با این جور ذوقیات است، باید «اعتباریت زمانی و مكانی» هم در آن ملحوظ باشد. انسان نمی‌تواند بدون اعتناء به مدرنیته‌ای كه به هر حال، زندگی را به نوعی برای عامه مردم تسهیل كرده و در دست‌رسان قرار داده، زندگی كند؛ چون خودش هم از همین مردم است.





روزمره‌گی حتماً منفی نیست

دلیل این که روزمره‌گی منفی تلقی و به شدت مورد نقد واقع می‌شود این است که بزرگانی که در این زمینه فکر می‌کنند، بیش‌تر به قله‌های فکری اصیل و هنرمندان اصیل گذشته می‌اندیشند، در حالی که بر اثر همین تسهیلی که در زندگی فراهم شده،

تعداد کنش‌گران عرصه هنر، فکر و حرکت اجتماعی و فرهنگی خیلی بیشتر شده است؛ یعنی اگر بیایم بیش‌تر مردم تهران را با سهروردی و عین‌القضات و احمد غزالی و خیام و ابن‌سینا بسنجیم، این سخن درست است، اما اگر بیایم و قیاس کنیم و مقیاس خودمان را هم مقیاس‌های گذشته بگذاریم، می‌بینیم که چنین امری واقع نشده است؛ به این معنا که از جهت فرهنگی و در مجموع، جهان رو به «پهی» داشته و دارد اگر ما به گذشته فکر نکنیم و ببینیم که در گذشته، در یک جامعه چند درصد مردم کار هنری می‌کردند و چند درصد اصلاً فکرشان هم به این موضوع نمی‌رسید که هنر چیست، آن وقت موضوع برایمان روشن می‌شود. در گذشته، بسیار بسیار کسان بودند که در کل زندگی خود، که مثلاً در یک فضای کشاورزی و یا دامداری می‌گذشت، اصلاً به این فکرها هم نمی‌افتادند البته افراد معدودی هم بودند که شغل‌شان از طریق روایت‌های شفاهی به آن‌ها رسیده بود؛ مثلاً موسیقی می‌نواختند یا شاعر بودند و یا این که آواز می‌خواندند و یا این که نقاشی (در حد محدود) می‌کردند. این‌ها هم جزوی از جامعه بودند اما بسیار بسیار نادر. دلیلی که امروز ما می‌بینیم روزمره‌گی وجود دارد، این است که تعداد کسانی که وارد عرصه هنر، تفکر، اندیشه و فلسفه می‌شوند، به مراتب بیشتر است و اصلاً قابل قیاس نیست. پس ما باید مقایسه هم نکنیم. از جهت تاریخی، وقتی نگاه کنیم، به دوره صفویه می‌رسیم که می‌بینیم در این دوره، سخنوری، شعر و کارهای هنری، از دربار و از میان بزرگان، به میان طبقه عامه می‌آید و تعداد کسانی که به این سنخ هنرها می‌پردازند زیاد می‌شود اما این، البته، دلیل آن نیست که ما به سمت افول رقتیم؛ چون بایستی فرهنگ عامه و فرهنگ توده هم جای خودش را داشته باشد نمی‌شود که فقط فلاسفه حرف بزنند و بندگان خنارا تحقیر کنند و دچار مشکل کنند که شما روزمره‌اید و نمی‌فهمید.

دلیل عمده دیگری که روزمره‌گی امروز با دیروز تفاوت دارد، این است که اکثریت مردم، دیروز فرصت این که ببینند که روزمره هستند را نداشتند، اما ما به حدی از کمال رسیده‌ایم که می‌توانیم بین این دو اختلاف قایل بشویم. حافظ در عصر خودش اصیل بود، اما اگر الان بود، هیچ تفاوتی با من و شما نداشت. او هم مجبور بود که برود در صف بانک بایستد تا پولش را بگیرد مجبور بود کاغذ بخرد تا بنویسد، و احياناً لب‌تاپ داشته‌باشد. این که در مقاطع زمانی و مکانی، ما برای یک دوره به دلیل عدم مشابهت آن با دوره‌های دیگر، اصالت قائل نباشیم، درست نیست؛ شاید اصالت امروز، در همین کارهای روزمره ما باشد و بعد از ما جور دیگری زندگی کنند.

حیثیت منفی روزمره‌گی

البته روزمره‌گی از حیث ویژه‌ای که عبارت باشد از سلب فرصت برای کارهای خلاقه و پژوهش و نگرش متفاوت به جهان، قطعاً منفی است. برای این که آدمی را در یک رشته کارهای از پیش تعیین شده و متعارف، مستغرق می‌کند اما از طرف

دیگر، در مقام مقایسه با زمان‌های گذشته و مکان‌های متفاوت با امروز، نمی‌توانیم بگوییم همه چیز منفی است و در گذشته، بشر فرصت بیشتری برای خلاقیت داشته است، چرا که اگر در فضای حاضر هم بتوانیم منخل از تکرار مکررات باشیم، قطعاً مرزهای جدید و فضاهای جدیدی به تسخیر و کشف ما در می‌آید. البته عامه مردم امروز، در مقام مقایسه با اجداد خود، بیشتر راحت‌اند و فرصت‌های بهتری هم پیدا کرده‌اند. ما باید در این باب، واقع‌گرا باشیم. شما اگر به جامعه اروپا نگاه کنید، می‌بینید کارگری که امروز در اروپا زندگی می‌کند، ساعات کاری و روزهای کارش، به مراتب کمتر از نصف اجدادش در ۸۰ یا ۹۰ سال پیش است. حالا این شخص، می‌تواند در وقت فراغتش، به موسیقی گوش کند، حتی برود برای خودش کشاورزی کند، مسافرت برود و... بنابراین، این که مدرنیته، بطور عام و مطلق، در تمام موارد و در باب اکثریت افراد انسانی موجب افول و وقفه در کار شده، پذیرفتنی نیست. شما فکر کنید که مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های ما، برای کارهای ساده‌ای مثل پختن نان یا چیدن میوه از درخت، چه ساعت‌های مدیدی را باید کار می‌کردند، در صورتی که مدرنیته، خیلی از آن نوع کارها را کاسته و همان مادر بزرگ‌ها الان اگر می‌بود، بیشتر فرصت می‌کرد کتاب مورد علاقه‌اش را بخواند یا در گفت‌وگوهای دیگری که برایش لذت‌بخش بود، شرکت کند. یا آموزش و پرورش عام. صد سال پیش در کل فضای ایران و عراق و افغانستان، درصد کمی از مردم، سواد خواندن و نوشتن داشتند. در ایران مثلاً روضه‌خوانی می‌آمد برای روضه‌خوانی و عیناً همان روضه‌ای را که هفته پیش خوانده بود تکرار می‌کرد و در تمام سال و در همه‌جا همان را می‌خواند. بنابراین ذائقه مخاطبان او نمی‌توانست گسترش پیدا کند، چون روضه او تفاوتی نمی‌کرد اما بچه‌های همان روضه‌خوان‌ها و مخاطبان آن‌ها، امروز دارای ذائقه‌های هستند که می‌توانند خودشان بیسندند که چه نوع هنری را دوست دارند چیزی که هست، این است که آن‌ها در آن زمان، این نوع کمبودها را حس نمی‌کردند مدرنیته از ما انتظاراتی دارد و ما را به آن‌ها آلوده کرده است؛ در حالی که واقعا به این‌ها هیچ احتیاجی نیست. مثلاً هیچ احتیاجی نیست که پیراهن ما اتو داشته باشد، همین که تمیز باشد کافی است؛ اما این وضع متعارف است که همه انتظار دارند پیراهن اتو شده باشد.

این مدرنیته است که باعث شده این نمایشگاه‌ها و فضاهای هنری متفاوت ایجاد شود و مثلاً در سطح تهران، عده بی‌شماری به هنر نقاشی و خطاطی (نسبت به ۵۰ سال پیش) علاقمند شوند و از آن لذت ببرند و به آن اشتغال ورزند. یا مثلاً کاغذ در اختیار مردم باشد تا شعر بنویسند و



نقاشی کنند، در حالی که در زمان سنایی و خیام، کاغذ جزء چیزهای خیلی با ارزش مثل ابریشم و طلا بود. در ایران زمانی مردم الواح حلبی به مکتب می بردند، چون کاغذ و پوست، گران بود! اینها چیزهایی نیست که بشود به راحتی از آن گذشت و اتفاقاً در راستای عدم روزمرگی و جهت دهی به خلاقیت هاست.

چند نکته مهم در باب روزمرگی

همیشه کمیّت در تقابل با کیفیت است. بنابراین، اگر جامعه ای و محیطی تولید زیاد و انبوه از هر چیزی داشته باشد، تولیداتش متوسط تر خواهد بود. اما این که بیاییم و بگوییم جامعه مدرن و جامعه امروزی ما، از پرورین همتایانی که در مقام مقایسه با بزرگان گذشته عقیم است، پذیرفتنی نیست. دلیلش هم این است که ما بالفعل خودمان گرم کار هستیم و ناظر تولیدات فرهنگی هم عصران خود. ما نمی توانیم قاضی و داور ارزش ادبی، فلسفی، هنری یا بلاغی اینها باشیم، بلکه بایستی در مقام تاریخ، دیگران بعد از ما بیایند و بگویند که در زمان ما چه کارهایی شده است. مگر حافظ در زمان خودش این اندازه مشهور بود، یا اگر بود این گونه، «قله» ادب پارسی شناخته می شد؟ خیام، ابن سینا و... دل پر خونی از هم عصران خود داشتند، اما گذر زمان و داوری نسل های بعد در مورد آنها، آن ها را در چنین جایگاه هایی نشانده زمان می گذرد و داور تاریخ، در بزرگی و عظمت آدمها و فکرها داوری و اجماع می کند. پس باید حجاب معاصرت برطرف بشود ما در حال حاضر، به دلیل همان روزمرگی و به دلیل این که مدرنیته امکانات و تجهیزات بی شماری برای تبلیغات و طرح اندیشه ها دارد و کثرت تولید هم هست، در شرایطی نیستیم که اشراف مطلق و کافی داشته باشیم برای گزینش بهترین ها! این سیر زمان و حجاب معاصرت باید برداشته شود و پرونده افراد بسته شود تا بشود در مورد آنها قضاوت کرد که کوچک بوده اند یا بزرگ! اصلاً شاید ما شاعری در ۵۰ ساله اخیر داشته باشیم که هنوز ناشناخته باشد و بعدها اثرش کشف و معرفی شود. خیلی از شاعران ما، شناخته شده نبودند، بعداً دیوانشان پیدا شد و معروف شدند.

عارف قزوینی شعری دارد مربوط به یک واقعه عادی سیاسی زمان خودش؛ اخراج «شوستر» از ایران:

گر رود شوستر از ایران، رود ایران بر باد
ای رفیقان مگنارید که ایران برود

این شعر را اگر الان برای هر کسی از اهل هنر بخوانید هیچ احساسی در او بر نمی انگیزد و هیچ جنبه ادبی و بلاغی هم ندارد و اثر اجتماعی هم ندارد؛ اما این شعر در مقطع زمانی و مکانی خودش، دهان به دهان می گشت، شعرا آن را از حفظ داشتند، آواز خوانها می خواندند و مردم هم پشتیبان آن بودند بالعکس هم ممکن است، یعنی شعری و اندیشه ای که امروز اصلاً مورد اقبال نیست، بعداً مورد توجه جدی واقع شود و در داوری هایی که جامعه می کند بهترین شود.

امروزه، اساساً محدودیت هایی در پرورش و تربیت انسان های بزرگ ایجاد شده است. یک شاعر یا یک فیلسوف باید در فضایی رشد کند که

بیش و کم فرصت های دراز و طولانی برای تقویت بنیه ی کاری و خلاقیت خودش پیدا کند. برای این که درختی واقعاً تنومند بشود، نمی شود مرتباً آن را از جایی کند و به جای دیگر برد. درخت به نور کافی، آب کافی و مانند آن نیاز دارد و در ضمن به یک جای مناسب که در آن رشد کند و ثابت بماند. شرایط اجتماعی و تحولات بسیار سریع و شتابان اقتصادی و فرهنگی و عوض شدن رخت و ریخت و علایق و سلیق مدرنیته، به اندازه های بر افراد فشار می آورد که شخصیت های هنری و شعری نمی توانند مثل گذشته باشند. پرورش فضلا و شعرایی مثل فروزانفر، ملک الشعرای و نیرا، در محیطی بوده که به تا اندازه های متوازن و متعادل بودماست؛ محیط امن و جمعیت خاطر و فضای آماده برای اندیشیدن و رشد کردن. اما الان می بینیم که با صرف عوض شدن یک قاعده سیاسی یا فرهنگی، شاعری که در زمینه ی قلب شعری گفته، آن ها را ننگ خود می داند و می خواهد شعر خودش را از خودش دور کند. این نوعی گرفتاری ما برای پرورش آدم های غیر روزمره و بزرگ است که احوال ما مرتباً دستخوش تغییر است و فشار تغییرات هم به حدی است که همه را در خود نگه می دارد و از آن گریزی نیست.

برای گریز از روزمرگی!

گریز از روزمرگی دو وجه دارد، اما در نهایت باید انسان برای خودش یک فضای خاصی ایجاد کند که خودش تشخیص می دهد. امروزه در اروپا و آمریکا، بعضی حرکت های اجتماعی برای گریز از مدرنیته و روزمرگی ایجاد شده که تقریباً شبیه به حالتی است که در فرهنگ قدیم آیینی ما اعتکاف نام دارد؛ یعنی عده ای از جوانان، از شهرهای بزرگ می روند در یک روستایی و خودشان هستند. با بیل و کلنگ و وسایل ابتدایی شروع می کنند به گل کاری و پرورش نباتات و میوه و سیب زمینی و... خلاصه زندگی می کنند. در واقع یک موج سوم برای دور شدن و فرار از روزمرگی. اما این تجربه ها جواب نمی دهد. آن ها هم به نوعی دیگر دچار روزمرگی هستند. صبح از خواب بلند می شوند با یک سری کارهای تعریف شده، که اگر چه ظاهرش متفاوت است، اما جنس اش متفاوت نیست. این که مثلاً شما لباس های دیگران را آن هم با دست بشوید، تغییری در روزمرگی شما ایجاد نمی کند و خودش نوعی روزمرگی جدید است. در حالی که همین شستن لباس با دست را اگر شما در شهر انجام دهید، یا در خلال درگیری های روزانه خود، به آن به شکل یک نوع فراغت نگاه کنید، برای شما لذت بخش است؛ چون شما را به نوعی متوجه خودتان می کند.

به نظر می رسد هر کسی باید این گونه فضاها را برای خودش به وجود آورد؛ به اقتضای علایق و سلائق اش شخصی خودش و ببیندش که خلاقیت امری است اصیل و غیر تقلیدی. هنرمند هنگامی می تواند بهترین اثر خود را ارایه دهد که ذات و خمیره آن از درونش بجوشد: «خوش آن چاهی که آب از خود بجوشد». اگر شما در یک چاه، لوله ای بگذارید و از آب لوله به آن داخل کنید، چاه و آب اصالت خود را از دست می دهند. بنابراین، هر کسی در همان فضایی که هست باید برای خودش فرصت ایجاد کند و خلاقیت خود را نشان بدهد.

